

فصلنامه تاریخ اسلام

سال هشتم، تابستان ۱۳۸۶، شماره مسلسل ۳۰، ص ۶۱ - ۹۰

مثنی بن حارثه شیبانی

و

نخستین فتوح اسلامی در عراق

مریم سعیدیان جزی *

شناخت فتوح نخستین اسلامی بدون شناخت شخصیت‌های مؤثر در آن ناقص خواهد بود؛ از جمله این افراد مثنی بن حارثه است که با آغاز فتوح به دنیای اسلام اتصال یافت و با شناخت او بسیاری از نکات مبهم فتوح آغازین اسلامی روشن می‌شود. در تاریخ‌نگاری نخستین مورخان اسلامی، مثنی کمتر مورد توجه قرار گرفته و موضع‌گیری‌های دوگانه و گاه متناقضی از او در منابع ترسیم شده است. یکی از دلایل توجه سردمداران مدینه به سواد و ایران، تدابیر و اطلاعات وسیع و متقنی بود که مثنی در اختیار آنها می‌گذاشت. ظرفیت‌های بالقوه روانی و سوابق تاریخی در روایید اعراب و ایرانیان که قدرت اعراب را برای انجام اقدامات هدفمند و عامدانه در جهت نیازهای مقطعی و بلند مدتشان تأمین می‌کرد، مثنی را در حمله به عراق و سواد تحریک می‌نمود. همکاری مثنی با نیروهای اسلام اگرچه در لفافه‌ای از حس منفعت طلبی فردی و قومی قرار می‌گرفت، ولی نتیجه این امر نقش تأثیرگذاری در فتوح اسلامی شرق داشت.

مثنی با درک اوضاع نابسامان نظام ساسانی و لزوم اتحاد با اعراب مسلمان که دارای ایدئولوژی قوی، محکم و منطقی بودند به قدرت مدینه پیوست که مهم‌ترین نتایج این اتصال را می‌توان در موارد زیر برشمرد: تسهیل زمینه فتوح اسلامی به ویژه در شرق خلافت اسلامی، درک به موقع انحطاط امپراتوری ساسانی و انتقال آن به یک قدرت دیگر، بهره‌گیری از امکانات و زمینه‌ها، قرار دادن منافع شخصی و قومی در مراحل کم‌رنگ‌تر و در عوض تقویت روحیه ملی - اسلامی مسلمانان.

واژه‌های کلیدی: مثنی‌بن حارثه، عراق، ساسانیان، مدینه، ابوبکر، فتوح اسلام

شناخت حوادث قرون اولیه اسلامی و تحقیق در مورد علل گسترش قلمرو اسلام و نفوذ آن در بین ملت‌های گوناگون برای محققان این برهه تاریخی ضروری است. از سوی دیگر، شناخت فتوحات بدون شناخت شخصیت‌های اصلی مؤثر در آن محال است. از جمله این شخصیت‌های مؤثر مثنی‌بن حارثه شیبانی ربعی بکری از قبیله بکر بن وائل است.^۱ که با آغاز فتوح به دنیای اسلام اتصال یافت. شناخت او می‌تواند بسیاری از نکات مبهم فتوح آغازین اسلامی را روشن نماید. مثنی در تاریخ‌نگاری نخستین مورخان اسلامی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. موضع‌گیری‌های دوگانه و گاه متناقضی که منابع از وی ترسیم می‌کنند سبب شده تا شخصیتی مثبت و منفی (خاکستری) در نخستین فتوح اسلامی در عراق داشته باشد.

نگاهی به زندگی مثنی‌بن حارثه شیبانی

مثنی‌بن حارثه در حیره می‌زیست و تا پیش از پیوستن به خلافت اسلامی در نواحی سواد به غارت می‌پرداخت.^۱ او در وفد بنی شیبان در سال نهم هجری همراه با افراد

قبیله‌اش به محضر رسول الله ﷺ آمد. به روایت ابن‌اثیر آن حضرت برای وی دعا کرد. مثنی پس از رحلت رسول اکرم ﷺ با خلافت مدینه ارتباط برقرار کرد و علی‌رغم تحقیر و توهین‌ها، به دلیل منافع شخصی و قومی با سرداران بزرگ اسلام که به این نواحی گسیل می‌شدند همکاری داشت و در فتوح و غارت در کنار آنان بود. لذا یکی از دلایل توجه سردمداران حجاز به سواد و ایران، تدابیر و اطلاعات وسیع و درستی بود که مثنی در اختیار آنان می‌گذاشت. نکته مهم آن است که او هیچ‌گاه فرمانده سپاه نشد بلکه یا در رأس قبیله خود بود و یا به عنوان مشاور در کنار سرداران اسلام قرار می‌گرفت. مثنی سرانجام در سال چهاردهم هجری در اثر زخم‌های شدیدی که در جنگ پل بر بدنش وارد شده بود از دنیا رفت.

زندگی سیاسی - نظامی مثنی و نخستین فتوح اسلامی

مثنی بن حارثه به عنوان رئیس قبیله بکر تفکرات قبیله‌ای داشت، لذا خاطرات ایام - العرب و جنگ ذوقار - که برای اعراب یک افتخار و حادثه‌ای سرنوشت‌ساز بود - و شناخت همه جانبه شاخصه‌های منطقه عراق و ایران، مثنی را بر آن داشت تا به دیگر نقاط نیز حمله برد و از نظر مالی و اقتصادی تأمین شود. از نظر روانی و حس قومیتی نیز رفتار ظالمانه حکام ایرانی در برابر اعراب و تحقیر آنان و خاطرات تلخی که در اذهان قبایل عرب باقی مانده بود محرک‌های قوی برای رویارویی اعراب با ایرانیان بود. به ویژه که در این زمان، حکومت ایران ضعیف و دچار بحران سیاسی بود. ظرفیت‌های بالقوه روانی و سوابق تاریخی مذکور در منابع در روابط اعراب و ایرانیان که قدرت اعراب را برای انجام اقدامات هدفمند و عامدانه در جهت نیارهای مقطعی و بلند مدتشان تأمین می‌کرد، مثنی را در حمله به عراق و سواد تحریک می‌کرد. به ویژه آن که آل‌لخم که حکام عرب عراق بودند نیز از صحنه سیاست محو شده بودند. لذا فکر پیوستن به خلافت اسلامی توسط مثنی مورد ارزیابی قرار گرفت تا بتواند نتیجه‌ای مطلوب از آن بگیرد.

خلافت مدینه در راستای بسط و گسترش قلمرو خود از کسانی استفاده می‌کرد که بومی همان مناطق بودند و بعلاوه در گروه مرتدین قرار نداشتند. پیوستن نیمی از افراد قبیله بنی‌شیبان و شرکت گروهی از آنان در جنگ‌های رده این تمایل و جهت‌گیری را تشدید می‌کرد. زمانی که ابوبکر در فکر این مسائل بود قیس‌بن قاسم منقری - از رؤسای قبیله بنی‌تمیم که به جهت تعامل دو قبیله تمیم و بکر مثنی را می‌شناخت - در حضور ابوبکر وی را این گونه توصیف می‌کند: « صحابی فاتح، من کبار القاده، غیر حامل الذکر، لا مجهول نسب، لا قليل العدد، لا ذلیل القاده،^۲ شجاع،^۳ کان کثیرالقاره علی الفرس و...^۴ ». همین امر ابوبکر را در تصمیماتی که برای گسترش اسلام در نظر داشت تحریک و تشویق نمود.

از طرفی به نظر می‌رسد مثنی از جانب خلافت مدینه هم احساس امنیت و حمایت نمی‌کرد. به همین جهت با اقدامات اولیه سعی کرد اهمیت خود را به عنوان یک عامل موثر در منظر دولت حجاز جلوه دهد. به همین سبب بود که بدون صدور یا دریافت اجازه مدینه شروع به کار کرد. این در حالی بود که ابوبکر با ارسال خالد بن ولید به عراق خواست تا با جهت‌دهی این حملات تحت عنوان جهاد اسلامی آن را به نام حکومت اسلامی ثبت کند. البته بر اساس داده‌های تاریخی اگر چه مثنی هیچ‌گاه به عنوان فرمانده کل شناخته نشد و حملاتش برای ارضای انگیزه‌های شخصی و به روش جنگ و گریز بود، ولی همکاری وی با نیروهای اسلام نقش تاثیرگذاری در فتوح شرق داشت. مثنی به دلیل ضعف در رویارویی با ساسانیان و کمبود نیرو کوشید تا با اتحاد با مدینه این ضعف را جبران کند ولی انگیزه‌ها و اهداف خلافت مدینه و نیروهای تحت فرمانش انگیزه قابل ملاحظه‌ای برای پی‌گیری و برنامه‌ریزی یک گام بلند رو به فتوح اسلامی بود.

مثنی‌بن حارثه و خلافت ابوبکر بن ابی قحافه (۱۱-۱۳هـ):

وضعیت سیاسی مثنی را در این دوران باید در سه مقطع زمانی جست‌وجو کرد: پیش از

آمدن خالد به مرزهای ساسانی، در زمان حضور خالد در عراق و پس از رفتن خالد به شام. نخستین حملات مثنی به مرزهای ساسانی صورت غارت‌های شدید و مخرب داشت تا جایی که پوران دخت، ملکه ساسانی، خطر حضور او را جدی گرفت و همین امر مثنی را مرعوب ساخت. ولی او خوب می‌دانست که دستگاه ساسانی نمی‌تواند ناامنی مرزها را فرو خواباند. به همین جهت با مدینه ارتباط یافت. او در مرزها یعنی منطقه‌ای که بعدها شهر کوفه در آن‌جا ساخته شد، مستقر گردید.^۱ این در حالی است که ملکه ایران در تدارک مقابله با مثنی بود.^۲ شواهدی در دست نیست که مثنی با چه انگیزه‌ای و مشاوره با چه کسی یا کسانی ضرورت اتصال و ارتباط با مدینه را درک کرد. حتی منابع اولیه عربی-اسلامی هم در مورد حضور مثنی تردید دارند. آمدن مثنی به مدینه محل اختلاف مورخان چون یعقوبی، طبری، بلاذری، ابن‌اعثم و دینوری است.^۳ در هر صورت ابوبکر درصدد بود تا با کمک مثنی سواد را به قلمرو اسلام ملحق گرداند و این منطقه را حق اعراب می‌دانست که ایرانیان غصب کرده بودند. از سوی دیگر مثنی سعی می‌کرد سواد را به عنوان منطقه‌ای حاصلخیز که می‌تواند کمبود نیرو و امکانات مادی و ارضی مسلمانان را تأمین نماید معرفی کند تا ابوبکر را راضی کند به عراق حمله نماید.^۴ ابن‌اعثم می‌نویسد خبر تاخت و تازهای مثنی به مدینه رسید و ابوبکر با پیشنهاد عمر، خالد را به عراق فرستاد. پس از این مثنی به ابوبکر نامه نوشت و او را از اوضاع پریشان ایران و از تجاوز خود به ایران آگاه کرد و از وی خواست تا سپاهی به کمکش بفرستد.^۵ را در عراق بگیرد ولی چنین نشد، زیرا اگر مثنی با کمک این سپاه فتح سواد را به نام خود ثبت می‌کرد برای خلافت مشکلات بسیاری را به وجود می‌آورد، از سویی، دیگر بازپس‌گیری سواد از مثنی کاری بس مشکل بود، زیرا در این زمان فردی قدرتمند با نیروی نظامی مجهز و ثروت فراوان می‌نمود و با اقتدار فراوان قادر بود رقبای دیگر را هم مطیع خود گرداند. بعلاوه ابوبکر می‌خواست افتخار فتح عراق برای اسلام از سوی سرداران بزرگ و صحابه ثبت گردد^۶ نه فردی که در بین مسلمانان اسم و رسمی ندارد. در این زمان جریان رده و شناخت مرزهای ایران در شرق بیشتر از شمال برای ابوبکر اهمیت داشت، چون تا حدی

مسئله فتوح شام حل شده به نظر می‌رسید. لذا مثنی ناگزیر شد فرماندهی سپاه را به خالد بن ولید (سیف‌الله) که سرداری شناخته شده بود، واگذار نماید. در نظر مورخانی چون بلاذری و دینوری که گرایش‌های ملی داشتند مثنی مقامی شایسته دارد ولی نزد طبری چنین نیست.^{۱۲} به نظر می‌رسد خلافت مدینه در صدد بود تا فرماندهی را به عراق بفرستد که شناخته شده^{۱۳} و دارای نسب والا باشد. فتوح اولیه توسط فرماندهانی که از قبایل قریش بودند، کنترل می‌شد.^{۱۴} همکاری خالد بن ولید مخزومی قریشی و مثنی بن حارثه شیبانی - که هر دو معدی بودند - سبب تداوم فتوح عراق گردید.^{۱۵} با اعزام خالد به عراق، مثنی موظف شد تا از فرمانده اعزامی خلافت مدینه حمایت و اطاعت کند. با این اقدام، مثنی احساس کرد به وی توهین شده است.^{۱۶} و از آمدن خالد ناراحت شد ولی چشم-اندازهای آینده که در تعاطی اهداف اعراب مرزی و نیروهای اسلام بود سبب تعامل این دو جبهه برای استفاده از این فرصت گردید. مثنی با هشت هزار سپاهی، خالد را همراهی کرد.^{۱۷} خالد بن ولید در محرم سال دوازده هجری وارد عراق شد^{۱۸} و در پادگان حفیر که از استوارترین مرزهای ایران بود و موقعیت ویژه تجاری نیز داشت، مستقر شد.^{۱۹} فتوح اسلامی در واقع با آمدن خالد بن ولید به عراق که در تداوم سرکوب مرتدین بود، آغاز شد.^{۲۰} این امر می‌تواند بیانگر قدرت برتر نظامی مثنی در منطقه باشد. با آمدن فرمانده قریشی که مورد تأیید و حمایت خلافت مدینه بود نبردهای اعراب مرزی به صورت هدفمند در راستای طرح‌های برنامه ریزی شده درآمد. عراق برای ورود به سرزمین‌های شرقی مهم و کلید فتوح به حساب می‌آمد. در زمان خلافت ابوبکر بن ابی‌قحافه (۱۱-۱۳هـ) مناطق ذیل از سرزمین عراق فتح شد:

۱. فتح الیس: مثنی بن حارثه از طرف خالد مأموریت یافت تا با جابان، رئیس دهکده الیس، بجنگد. البته معلوم نیست که آیا مسلمانان پیش از این اقدامی برای تصرف این مکان کرده بودند یا نه؟ این جنگ در کنار رودی رخ داد که پس از این به «نهر الدّم» (رود خون) شهرت یافت. مثنی، جابان را شکست داد و با مردم الیس صلح کرد و بر آنان خراج یا گزیت تعیین کرد.^{۲۱}

به نظر می‌رسد فتوح نخستین اسلامی استحکام چندانی نداشته و فرماندهان بیشتر درصدد تصرف مناطق جدید و ثبت آن با نام فتوح اسلامی بودند. به همین دلیل ممکن بود یک منطقه چندین مرتبه در معرض لشکرکشی مسلمانان قرار گیرد. تأمین هزینه سپاهیان و خزانه بیت‌المال مسلمانان از دیگر اهداف فتوح اولیه بود. این‌گونه نبردها جنبه مانور نظامی داشت و زمینه‌ای برای فتوح قطعی و گسترش قلمرو اسلامی محسوب می‌شد. گرديد. اهمیت این نکته زمانی مشخص می‌شود که بدانیم که خلافت مدینه مرزهای شام و شمال را در رأس جهاد اسلامی قرار داده بود و چنانچه غیر از این باشد خالد به شام اعزام نمی‌شد.

۲. فتح حیره: مثنی پس از فتح الیس به دستور خالد بن ولید به حیره رفت. حیره پیش از این محل استقرار مرزداران ساسانی و مرکز دولت عربی تحت فرمان ساسانیان به نام لخم بود. لخمیان در زمان خسرو پرویز به علت خشم این پادشاه بر حاکم این دولت، نعمان بن منذر، فرو ریخت و پس از آن آزادیه و ایاس بن قبیصه طائی تا فتح اسلامی بر این شهر امارت داشتند. حیره از جهات استراتژیکی و دارابودن منابع و امکانات فراوان اقتصادی و موقعیت مهمی که برای اعراب مسلمان داشت بیشتر مورد توجه بود. ساکنان شهر از قبایل مختلف عرب بودند که از فرهنگ ایرانی تأثیر پذیرفتند. موقعیت حیره سبب نفوذ و گرایش قبایل عرب به عقاید دینی گوناگون شد. اهمیت نکته در این است که اعراب مسلمان پس از تصرف این مناطق و با توجه به احکام شرعی و سنت نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مصالح حکومتی انواع مالیات ها (اعم از خراج، جزیه، عشر و...) را بر ساکنان آن مقرر کردند. در این شهر تعدادی ایرانی هم سکونت داشتند که به نظر می‌رسد دستگاه ساسانی برای امنیت خاطر از اطاعت‌پذیری اعراب لخمی و نیز ترکیب سپاه اعراب و ایرانیان آنها را در این شهر سکونت داده بود و دولت لخم در یک گروه نظامی که برای موارد تهاجمی و تدافعی تشکیل داده بود از این نیروها (أشاهب) استفاده می‌کرد.^{۲۲} پس از سقوط دولت عربی حیره و رویارویی اعراب و سپاه ساسانی در نبرد ذوقار، مرزداران ساسانی مأمور حفظ این مناطق مرزی بودند. به همین دلیل زمانی که مثنی دستور یافت تا حیره را تصرف کند

با نیروهای ایرانی روبه‌رو شد که به طور ویژه در آنجا تجمع کرده بودند. دو طرف در کناره‌های رود با هم جنگیدند. مزداران ایرانی شکست خورده و حیره به تصرف اعراب مسلمان تحت امر مثنی درآمد.^{۲۳} به روایت تاریخ یعقوبی، عده‌ای از اعراب مسیحی (عباد) که در حیره سکونت داشتند در این جنگ ایرانیان را همراهی می‌کردند. در ادامه این روایت آمده که مردم حیره خود خواستار صلح شده و خالد مبلغ هنگفتی خراج بر آنها تحمیل کرد.^{۲۴} مشخص نیست که خالد بن ولید پس از جنگ، به چه علت با مردم شهر صلح کرد؟ و چرا با وجودی که مردم حیره از اهل کتاب بودند برایشان جزیه تعیین نکرد؟ و چنانچه براساس کتب الخراج ابویوسف و یحیی‌بن آدم قریشی، خراج تعیین گردید براساس چه ملاک و معیاری بود؟ و آیا ابوبکر در جریان اقدامات سرداران خود در مراحل اولیه فتوح اسلامی بود یا نه؟ این در حالی است که یعقوبی در جای دیگری در همین مورد می‌نویسد: مناطق الیس و حیره و پیرامون آن غارت گردید.^{۲۵} فتح حیره هم با مصالحه و در ربیع الاول سال دوازدهم صورت گرفت.^{۲۶}

برای اعراب مسلمان، فتح حیره به منزله کلید تصرف بین‌النهرین و اولین میوه‌ای بود که از درخت ایران افتاد.^{۲۷} به این ترتیب با ورود مسلمانان به عراق (سواد) و فتح تمام مناطق آن و موقعیت این منطقه برای تصرف شرق قلمرو اسلامی، ایجاد پادگان‌های نظامی - که به مرور زمان به شهر تبدیل گردیدند - ضرورت یافت. با ساخته شدن شهرهای بصره و کوفه و پس از آن واسط، شهر حیره به عنوان بازار تجاری و مناطق مفرح و دارای عمارت‌های جذاب، مورد توجه اعراب قرار گرفت و این موقعیت اقتصادی و مفرح آن تا قرن دوم هجری استمرار داشت ولی به تدریج تخریب گردید.

۳. فتح انبار: یکی دیگر از مناطق سواد که با همکاری مثنی و خالد فتح گردید انبار بود. این شهر پیش از تشکیل امپراتوری ساسانی ساخته شده و مورد توجه نظام ساسانی نیز قرار گرفت. شهر انبار از نظر استحکام و ثروت اهمیت زیادی داشت. به روایت بلاذری، مثنی از طرف خالد، این شهر را غارت کرد و بسیاری از مردم آن را کشت و اسیر کرد و بازار آن را نیز به غارت برد.^{۲۸}

علاوه بر ایس و حیره و انبار، قسمت‌های دیگر سواد چون عین‌التمر - که مکانی استوار به صحرا و در شمال غربی کوفه قرار داشت - و بانقیاء و کسکر نیز با همکاری خالد و مثنی به تصرف اعراب مسلمان درآمد^{۲۹} و مرزهای دولت اسلامی تا ساحل دجله کشیده شد. در طی این مدت مثنی یکی از فرماندهان خالد در سواد عراق بود^{۳۰} و از طرف وی مأموریت داشت تا پیوسته به سواد حمله کند و پیش برود. او همچنین منصب ریاست مرز - داران را عهده‌دار بود.^{۳۱} خالد در تدارک حملات وسیع و پردامنه‌ای بود که مثنی زمینه‌های آن را فراهم می‌کرد تا این که از طرف ابوبکر مأموریت یافت به شام برود، چون مرزهای شمالی جزیره العرب نیاز بیشتری به خالد داشت. خالد به همراه نیمی از یارانش به طرف شمال حرکت کرد و در مسیر خود برخی مناطق را نیز به تصرف نیروهای مسلمان درآورد. اهمیت حضور خالد در عراق تأثیر زیادی در پیشبرد اهداف خلافت در وهله نخست و پس از آن برای مثنی داشت.^{۳۲} سپاهیان تحت امر خالد به دو گروه تقسیم شدند؛ بخشی با خالد به شام رفته و بخشی با مثنی در عراق ماندند و در فتوح با او همکاری کردند.^{۳۳} طبری می‌نویسد این گروه بیشتر از پیران بودند؛ چون مثنی از خالد خواست تا برخی از یاران پیامبر را همراهش کند. خالد نیز پذیرفت و این گروه با مثنی به حیره بازگشتند.^{۳۴} پس از خروج خالد از عراق و پیش از آمدن ابوعبیده ثقفی به شرق جزیره العرب مثنی از طرف ابوبکر بر مسلمانان عراق و قبیله ربیعہ ریاست می‌کرد^{۳۵} و از طرف خالد مأمور نظارت و اداره سواد گردید.^{۳۶} در طی این مدت مثنی به دفع حملات سپاه ایران مشغول بود. همزمان با این حوادث یزدگرد سوم پسر خسرو پرویز به پادشاهی ایران دست یافت و شهربراز به عنوان فرمانده سپاه تعیین گردید تا آنچه در عراق و مرزها می‌گذرد را ارزیابی و برای دفع خطرات و حملات اقدام نماید. او سپاهی به فرماندهی هرمز به سوی عراق فرستاد تا مثنی را از آن مناطق به عقب براند. مثنی در مرقومه‌ای که برای شهربراز نوشت اشاره می‌کند که چون او (شهربراز) ضعیف است، ناگزیر به جنگ است. دو سپاه در محلی به نام "عدوه الصراه" یا تپه صراه در نزدیک بابل با هم جنگیدند. ایرانیان در این

نبرد از فیل استفاده کردند و مسلمانان با شیوه جنگ‌وگریز می‌جنگیدند تا سرانجام اعراب مسلمان به فرماندهی مثنی در جنگ بر آنها غلبه یافته و تا مداین پیش رفتند.^{۳۷} در حالی که منابع نخستین اسلامی به ترکیب قبیله‌ای نیروهای اسلام کمتر می‌پردازند به نظر می‌رسد قبیله بکر بن وائل و به ویژه بنی‌شیبان از پشتوانه‌های اصلی مثنی در تدارک حمله علیه ایرانیان بود. مثنی کارگزاران خود را به مناطق تحت امرش اعزام کرد و سایرین در پادگان‌ها مشغول فعالیت بودند. در این مدت او حملات قبیله بنی‌تغلب به ریاست «فارس- العتاب» را که مسیحی بودند دفع نمود و با فرار رئیس قبیله بسیاری از افرادش کشته شدند. گروه دیگری از اعراب بنی‌تغلب که در صفین بودند نیز به دستور مثنی سرکوب شدند.^{۳۸}

مثنی برای تأمین نیروی کمکی و بیعت دوباره با ابوبکر و بیان اوضاع و احوال عراق رهسپار مدینه شد و بشیربن خصاصیه را به جانشینی خود در عراق تعیین کرد. فقدان مثنی در عراق سبب هجوم مرزداران ایرانی به مسلمانان گردید تا جایی که مسلمانان مجبور به عقب نشینی شدند. وقتی مثنی به مدینه رسید ابوبکر بیمار بود و بعد از مدت کمی در گذشت.^{۳۹} ابوبکر در آخرین روزهای حیاتش به عمر توصیه کرد تا فتوح عراق را با ارسال خالد و مثنی پیگیری کند.^{۴۰}

مثنی‌بن حارثه و خلافت عمر بن خطاب (۱۳-۲۳هـ)

آمدن مثنی به مدینه می‌تواند بهانه خوبی برای پیگیری انگیزه‌های فتوح در دوران عمر باشد. ابن‌عثم معتقد است حضور مثنی در مدینه به علت خوابی بود که او دیده بود.^{۴۱} اما طبری با ظرافت و دقت خاصی به علت حضور مثنی در مرکز خلافت اسلامی می‌پردازد و می‌نویسد مثنی از آنچه در مدینه می‌گذشت بی‌خبر بود. از طرفی برای رویارویی با ایرانیان نیازمند اعزام سریع و وسیع و حمایت‌های همه‌جانبه حجاز بود. مشکل اساسی مثنی آن بود که ایران و نظام ساسانی در نظر اعراب مهیب و بزرگ می‌نمود و او به راحتی

نمی‌توانست این ذهنیت تاریخی را در آنها فرو شکند و اعراب را برای حمله به ایران متفق و متحد نماید. مثنی اطرافیان را با این سخنان برای حمله تحریک و تشویق می‌کرد: «ای مردم نیمی از سواد عراق را از ایرانیان گرفته‌ایم، یاران ما بر آنان دلیر شده‌اند، گستاخی‌مان بر ایشان فزونی گرفته است، هنوز چیزهای دیگری نیز هست که مسلمانان از بی‌دین چشم می‌دارد».^{۴۲} عصر پس از رحلت رسول‌الله ﷺ عصر انتشار اسلام در خارج جزیره‌العرب و فروپاشی نظام‌های سیاسی ایران و دولت‌های هم‌جوار بود؛ لذا اندیشه استراتژیک - نظامی ایجاد ارتشی منظم و قوی در میان مسلمانان قوت گرفت. زیرا با نیروهای انسانی داوطلب (مطوعه) که در زمان رسول‌الله ﷺ و ابوبکر فعالیت می‌کردند نمی‌شد جهاد را ادامه داد. از جهتی این نیروهای جدیدی که به خدمت گرفته می‌شدند می‌بایست سازماندهی شوند. از این رو لزوم فراخوان اجباری با توسل به قبایل و ولایات، تأمین هزینه‌ها و مصالح و تدبیر و تشکیل دیوان چند و ثبت اسامی موظفین در قالب ارتش اسلام در ادامه همین سیاست‌ها شکل گرفت.^{۴۳} به همین جهت خلیفه دوم حفظ و توسعه و تحکیم موقعیت مسلمانان را در مرزها حتمی و جدی یافت. او در حالی که در بین مردم حضور می‌یافت آنها را با این سخنان به وجوب حضور در آن مناطق تحریض می‌کرد: «... و اما بعد، دیگر حجاز جای ماندن شما نیست و پیامبر ﷺ فتح قلمرو کسری و قیصر را به شما وعده داده است، به طرف سرزمین ایران حرکت کنید».^{۴۴} در این خطابه عمر، دو نکته مهم و ظریف نهفته است: نخست آن که او وجود اعراب مدعی را در حجاز به ضرر خلافت حجاز می‌دانست. به همین دلیل است که بلاذری به این نکته اشاره می‌کند که عمر می‌خواست اقدام وحشیانه اعراب را در جزیره‌العرب دفع کند.^{۴۵} دوم آن که عمر برای مشروعیت بخشیدن به طرح فتوح از دوران حیات نبوی و سخنان آن حضرت که نوید بخش، لازم‌الاجرا و حتمی‌الوقوع بود استفاده کرد. خطرات داخلی که پس از رحلت پیامبر ﷺ متوجه خلافت اسلامی بود در زمان عمر فروکش کرده و عمر با اطمینان خاطر و با امید به حفظ جزیره‌العرب در فکر توسعه قلمرو اسلامی

با استفاده از برنامه‌های وسیع و تجارب و جایگزینی و تعویض فرماندهان فتوح و فراخوان عمومی برای حضور تمام اعراب در ارتش اسلام بود. روی همین اصل، برخلاف وصیت ابوبکر، مثنی و خالد را به عنوان فرمانده اصلی فتوح عراق قرار نداد و ابوعبیده ثقفی - که از قبیله ثقیف در طائف بود - به فرماندهی سپاه اسلام در عراق منصوب و او را به همراه گروهی از اعراب روانه شرق کرد. روابط خصومت‌آمیز عمر و خالد از یک طرف و تصمیم‌گیری‌ها و گاه تسامح‌های ابوبکر در مقابل خالد از طرف دیگر در انتخاب کارگزاران عمر تأثیر به‌سزایی داشت. به استناد روایت ابن‌سعد، عمر از این می‌ترسید که قدرت خالد افزون گردد و مزاحمی برای خلافت پدید آید.^{۴۶} در این بین تعصبات قبیله‌ای نیز بی‌تأثیر نبود.^{۴۷} مورخان نخستین اسلامی علت این انتصابات را ترس اعراب از رویارویی با ایرانیان می‌دانند.^{۴۸} در این صورت عمر با اعزام فرماندهان جدید می‌خواست ارتباط نیروهای نظامی را با مدینه حفظ نماید و در صورت بروز خطر آنها را حمایت کند.

پیش از ورود ابوعبیده ثقفی به عراق، رستم، سردار ایرانی، با ارسال نامه‌هایی به دهقانان سواد و حتی اعزام جابان به منطقه از آنها خواسته بود تا بر مسلمانان بشورند. اما مثنی همراه با گروهی از سرداران ایرانی مخالف دولت این توطئه‌ها را خنثی کرد.^{۴۹} چنانچه این روایات درست باشد شدت اختلافات و تفرقه داخلی بین ارتش ایران مشخص می‌گردد. با این وجود میزان حملات ایرانیان به اعراب مسلمان چنان قابل توجه بود که مثنی پادگان مسلمانان را از حیره به "خفان" انتقال داد.^{۵۰} مثنی به هیچ وجه خود را از تصمیمات مدینه جدا نکرد و با آمدن ابوعبیده به او پیوست. ابوعبیده خود نیز از اقدامات تبلیغی غافل نماند و بسیاری از قبایل را با خود همراه ساخت.^{۵۱} او اعراب را به جهاد در راه خدا و گرفتن غنائم دعوت می‌کرد و بدین طریق افراد زیادی را در سپاه اسلام جا داد.^{۵۲} در زمان فرماندهی ابوعبیده در عراق تا کشته شدنش در نبرد جسر، برخی مناطق با کمک و همیاری و مشاورت مثنی به تصرف مسلمانان درآمد. به روایت مسعودی، او با کمک مثنی، نرسی و جالینوس را در باروسما^{۵۳} و جابان را در نمارق شکست داد.^{۵۴}

نبرد جسر (پل): یکی از وقایع مهم در تاریخ نخستین فتوح اسلامی در مرزهای ایران،

جنگ پل (جسر) است. ابوعبیده پس از سرکوبی شورش‌های پیرامون خود عازم قس- الناطف شد و مورد استقبال مثنی قرار گرفت. مثنی پس از این به عنوان فرمانده زیردست ابوعبیده و تحت امر او در آرایش سپاه در قسمت راست (یمین) قرار داشت. در ارتش ساسانی بهمن جادویه مهرانشاه معروف به ذوالحاجب، فرماندهی نیروهای رزم و رستم، فرماندهی کل ارتش ساسانی را بر عهده داشت. به دستور ابوعبیده بر روی رود فرات پلی ساختند^{۵۵} و اعراب مسلمان از آن پل گذشتند تا آن سوی آب رو در روی ایرانیان قرار گیرند. ابوعبیده از مشاوره مثنی که با این تصمیمش مخالف بود، استقبال نکرد. ناآگاهی ابوعبیده و عدم توجه به راهنمایی‌های مثنی، جان فرمانده سپاه اسلام و بسیاری از نیروهایش را گرفت. طبری می‌نویسد تعداد کشتگان مسلمانان چهارهزار نفر بود.^{۵۶} توجه به ارتش ساسانی مستقر در آن طرف رود ما را به دو عامل شکست مسلمانان شد رهنمون می‌سازد: یکی تعداد زیاد نیروها و تجهیز سپاه ساسانی با فیل و دیگری ساختمان ضعیف ناپایدار پل احدائی که به راحتی و پس از اندک زمانی از هم گسسته و خراب شد. بازمانده نیروهای اسلام را کسی سازماندهی کرد که رأی و مشاوره و شجاعتش در این جنگ نادیده گرفته شد.^{۵۷} مثنی مسلمانان را با این عبارات تشویق به مقاومت می‌کرد: "ای مسلمانان کار به جان و کارد به استخوان رسیده، دل به مرگ نهدید و داد مرگی و مردانگی نهدید. هر که امروز کشته شود شهید پاک است و در بهشت جاودان جای دارد."^{۵۸} این خطابه‌ها انگیزه‌های مثنی را در تقویت جبهه اسلام مشخص و معلوم می‌سازد. دیگران با درایت و شجاعت او از پل عبور کردند. مثنی با قبول شکست مانع اتلاف عبث نیروهای اسلام گردید. به دستور مثنی پل را بازسازی کردند و با بازگرداندن نیروها و دفاع از آنها^{۵۹} شکست نهایی را برای مسلمانان منتفی ساخت. به روایت مسکویه در تجارب الأمم، پس از شهادت ابوعبیده نیروهای اسلام به سه گروه تقسیم شدند: گروهی به مدینه رفتند، گروهی در بادیه‌ها مخفی شدند و تنها تعداد سه‌هزار نفر همراه مثنی ماندند.^{۶۰} ترکیب سپاه اسلام به فرماندهی ابوعبیده ثقفی از اعراب یمنی قبایل بجیله، ازد و بارق و از اعراب مضر بنی عمرو و سعد و حنظله تمیم، بنی‌رباب، کنانه، عبدالقیس و ضبه بود.^{۶۱} در این

نبرد یکی از رؤسای قبیله مسیحی طی نیز به اعراب شکست خورده یاری رسانید.^{۶۲} این امر عمق شکست در نبرد جسر و ضرباتی را که مسلمانان متحمل آن شدند معلوم می‌کند، به ویژه آن که ترس اعراب از ایرانیان مضاعف گشت. نبرد جسر که به "قس‌الناطف" نیز معروف است به روایت بلاذری در رمضان سال سیزده هجری رخ داد.^{۶۳} این جنگ حضور جدی اعراب مسلمان تحت امر خلافت مدینه و ارتش ساسانی بود که به طور متمرکز و منسجم در مرزها منتظر یورش اعراب بودند. به همین جهت ضمن پرهیز از یک سونگری و خودرأیی در توجیه شکست اعراب مسلمان باید گفت علل مختلفی زمینه شکست پل را فراهم آورد.^{۶۴} جنگ پل سبب درهم شکستن نیروی مسلمانان نشد، سرعت عمل مثنی در جمع کردن نیروها آنها را از هلاک حتمی نجات داد. این در حالی بود که ارتش ساسانی به خاطر اختلافات داخلی توان تعقیب بازماندگان اعراب را نداشت. مثنی با نیروهای کمی که در اختیار داشت به حملات نه چندان موفقیت‌آمیزش ادامه می‌داد. علت این امر آن بود که حجاز نمی‌توانست در آن زمان او را حمایت کند و مثنی نیز نمی‌توانست از موضع‌گیری خود در مقابل ایرانیان عدول کند. لذا به طور موقت عقب نشست^{۶۵} و تلاش خود را معطوف فرو نشاندن شورش‌های قبیله بنی‌تغلب و حیره کرد که توسط امرای ایرانی عراق تحریک می‌شدند. سپس به تکریت حمله برد و احشام آن جا را غارت کرد^{۶۶} و از اهالی باروسما و نهر جویر جزیه گرفت.^{۶۷} او علاوه بر این بیکی به مدینه فرستاد و در نامه‌ای علت مرگ ابوعبیده و شکست سپاه اسلام را شرح داد و از خلیفه وقت نیروی کمکی خواست. به دستور عمر، مثنی در عراق ماند تا نیرو ارسال شود.^{۶۸}

پس از شکست مسلمانان در جنگ پل، عمر نیروهای یمنی را که به حجاز آمده بودند به سوی عراق گسیل کرد و "جریر بن عبدالله بجلی" را به فرماندهی کل منصوب نمود. عمر می‌خواست فتوح را دنبال نماید و شکست پل را جبران کند.^{۶۹} جریر برای تحکیم حمایت نیروهای تحت فرمانش آنها را به سکونت در مناطق شرق و مرکز جزیره‌العرب^{۷۰} و کسب غنایم، تحریض و وعده می‌داد.^{۷۱} خلافت مدینه بدون در نظر گرفتن جوانب

مختلف، شکست مسلمانان در نبرد جسر را از چشم مثنی می‌دید. به همین جهت جریر بن عبدالله در نامه‌ای که برای مثنی نوشت او را به فساد اخلاقی و نوشیدن مسکرات متهم کرد و علت کشتار مسلمانان را به وی نسبت داد و در عوض صفاتی چون شجاعت و سرداری را به خود بست. مثنی نیز در جواب نامه‌اش از ثبات قدم خود در میداین نبرد یاد کرد و علت شکست جسر را ترس فرماندهان اعزامی مدینه اعلام نمود.^{۷۲} با این وصف، اعزام جریر به عراق مرهمی بر درد مسلمانان بود.

نبرد بویب: نبرد بویب یکی از مهم‌ترین برخوردها بین اعراب و مسلمانان و ایرانیان تا پیش از جنگ قادسیه بود. این نبرد در سال چهاردهم هجری و در محلی بین مهران و قادسیه رخ داد.^{۷۳} در این جنگ مهران پسر مهرویه همدانی از طرف رستم به عنوان فرمانده ارتش ساسانی به مقابله اعراب در بویب رفت. در مورد فرماندهی کل سپاه اسلام در این نبرد بین مورخان نخستین اختلاف نظر وجود دارد. ابن مسکویه و مسعودی، مثنی را رئیس قوم خود و قسمتی از سپاه و طبری، مثنی را فرمانده کل و جریر را رئیس قوم بنی‌عامر ذکر می‌کنند.^{۷۴} با توجه به نظارت و شدت عمل حجاز در انتصاب فرماندهان فتوح این که جریر فرمانده کل و مثنی تحت فرمانش بوده است، صحیح، به نظر می‌رسد. در این نبرد مسعود بن حارثه، برادر مثنی، کشته شد. او در میدان جنگ سپاهیان را به مقاومت و پایداری تشویق می‌کرد.^{۷۵} به روایت دینوری، مهران، فرمانده سپاه ایرانیان در بویب در اثنای جنگ و توسط مثنی کشته شد^{۷۶} و ارتش ساسانی از هم فروپاشید. مسلمانان بسیاری از مناطقی را که در جنگ‌های پیشین از دست داده بودند پس گرفته و استحکامات ایرانیان را درهم کوبیدند و بسیاری از آن نواحی را غارت کردند.^{۷۷} در نبرد مهران علاوه بر نیروهای تحت فرمان مثنی و نیروهایی که به همراه جریر از مدینه آمده بودند گروهی از قبایل رده و بنی‌تغلب که پیش از این اسباب دردسر اعراب مسلمان بودند در کنار اعراب مسلمان با ایرانیان می‌جنگیدند.^{۷۸} مثنی سوار بر اسب در برابر سپاه اسلام می‌ایستاد و آنها را به جنگیدن تشویق می‌نمود و می‌گفت: "امیدوارم امروز تازیان از سوی شما آسیبی نبینند، به خدا امروز آنچه را برای خویش می‌خواهم برای شما هم می‌خواهم."

به روایت منابع نخستین اسلامی گفتار و کردار مثنی نقش مؤثری در پایداری اعراب مسلمان در پیکار بویب داشت.^{۹۹} مثنی لزوم جنگ با ایرانیان را تا آنجا ضروری می‌دید که دستور داد مسلمانان روزه‌هایشان را افطار کنند و به مبارزه ادامه دهند.^{۱۰۰} همچنین رئیس بنی‌شیبان برای تعیین دقیق سرنوشت جنگ به نفع اعراب مسلمان به نزد رئیس مسیحی قبیله نمیر رفت و خطاب به او چنین گفت: "شما و ما از یک خون هستیم، اینک همراه من بیا و هر وقت که من یورش بردم تو نیز با من یورش بیا." این یکی دیگر از تدابیری بود که مثنی‌بن حارثه برای جذب نیرو به کار می‌برد. پس از خاتمه جنگ مثنی به میان سپاهیان رفت و گفت:

«در جاهلیت و اسلام با عرب و عجم جنگ کردم، به خدا که به روزگار جاهلیت یکصد عجم، پرتوان‌تر از هزار عرب بود و اکنون یکصد عرب، پرتوان‌تر از هزار عجم است که خدا حرمتشان را ببرد و کیدشان را سست کرد. این زرق و برق و انبوه کسان و کان‌های گشوده و تیرهای دراز، شما را ترساند که دستی از آن جدا شوند یا از دست بدهند همانند بهایم هر کجا برانیدشان برونند...»^{۱۰۱}

وی سپس غنایم جنگ را میان همه تقسیم کرد.^{۱۰۲} آنگاه به حملات خود به اطراف عراق ادامه داد.^{۱۰۳} و حیره را به بنی‌تغلب سپرد^{۱۰۴} و خود در سیراف مستقر شد.^{۱۰۵} جنگ بویب به «نبرد اعشار» نیز معروف گشت. علت این امر آن بود که تعداد گشتگان ایرانی در این نبرد به حدی زیاد بود که استخوان‌هاشان بر کنار فرات افتاده بود.^{۱۰۶} دقت در روایت نشان می‌دهد که با وجودی که جریر با انتصاب عمر به فرماندهی کل شناخته شده بود ولی سوابق حضور و تدابیر مثنی در فتوح نخستین عراق سبب گردید تا جنگ به نفع اعراب ختم شود. شاید همین امر مورخان اسلامی را در مورد نام فرمانده کل سپاه به اشتباه انداخته است. عروۃ‌بن زیدطایی که خود در این جنگ حضور داشت در شعری رشادت‌های وی و یارانش را ستوده و او را فرماندهی سترگ و عظیم و دلاورتر از شیر معرفی کرده است.^{۱۰۸} مثنی پس از نبرد بویب به غارت بازارهایی پرداخت که در سواد

توسط اعراب و ایرانیان برپا می‌شد، مثل بازار انبار که به "بازار خنافس" هم معروف بود.^{۸۹}

علاوه بر این، غارت بازاری در نزدیکی قریه‌ای که پس از این به "بازار بغداد" معروف شد یکی دیگر از غارات مثنی در عراق به شمار می‌رفت. این محل که مرکز خرید و فروش و تجارت مناطق عراق و ایران بود^{۹۰} سالی یک بار برگزار می‌شد و بازرگانان تیسفون هر ساله به آن جا آمده و با اموال فراوان دور هم جمع می‌شدند. برای مثنی چنین گفتند که دارایی این بازار برای یک عمر کافی است.^{۹۱} مثنی با کمک مرزبان انبار به این بازار حمله برد و اموال آن را به غنیمت گرفت.^{۹۲} در حقیقت انگیزه مثنی از حمله به بازار بغداد هم منفعت اقتصادی بود و هم تأمین نیروی سپاه که در اثر جنگ‌های متعدد تحلیل رفته بود.

نکته شایان ذکر این است که حملات و غارات مثنی در این وهله نه مناطق سواد را به طور کامل در اختیار مسلمانان قرار می‌داد و نه ایرانیان را سرکوب می‌کرد. تنها نتیجه‌اش تجمع و افزایش و تمرکز ارتش ساسانی در مرزها و تحلیل نیروی اعراب بود. از سوی دیگر بُعد مسافت و کمبود امکانات اطلاع‌رسانی، امکان اقدام سریع را منتفی می‌ساخت؛ اما این نکته را نباید از نظر دور داشت که وجود افرادی آگاه چون مثنی در مرزها این مشکل را تا حدی رفع می‌ساخت. او بود که جرقه فتوح را در حجاز زد.

پایان زندگی مثنی بن حارثه

مثنی احساس می‌کرد که دیگر توان اداره عراق را ندارد، به ویژه جراحات‌هایی که در جنگ پل بر وی وارد شده بود هر روز بدتر می‌شد و او این خصاصیه را به جانشینی خود در سپاه تعیین کرد. پادگان‌های عراق به تدریج ضعیف شده بودند و بین فرماندهان سپاه (جریر و مثنی) اختلاف بود و این زمینه‌ها در مقابله مسلمانان با ایرانیان تأثیر زیادی داشت.^{۹۳} خلافت مدینه نیز می‌کوشید به نوعی فتوح را به طور رسمی تحت نظارت خود

قرار دهد؛ در حالی که مناطق تحت نفوذ مسلمانان به تدریج خود را از سیطره قدرت اعراب مرزی خارج می‌کردند. دینوری به خوبی این مسئله را باز می‌کند: در این زمان گروهی مرتد شده بودند. این قراین سرداران ایرانی را وادار به واکنش سریع می‌کرد.^{۹۴} مثنی در نامه‌ای این وضعیت را به عمر گزارش داد و از او درخواست کمک کرد.^{۹۵} عمر نیز با انتخاب سعد بن ابی‌وقاص زهری به فرماندهی کل سپاه و اعزام وی به عراق هم مشکلات بین جریر و مثنی را خاتمه داد^{۹۶} و هم جریان تسلط بر سواد و روند فتوح شرق را تحت نظارت یک قدرت مرکزی تداوم بخشید. هشام جعیت تصمیمات سرنوشت ساز حجاز را نتیجه درگیری‌های قبیله‌ای اعراب خودمختار ازد، بکر و بجیله می‌داند^{۹۷} که این امر با توجه به ترکیب قبیله‌ای سپاه و اختلاف بین فرماندهان و خاستگاه اعراب یمانی و معدی تأثیر فراوان داشت. تسلط مسلمانان بر عراق تا این زمان به صورت جبری و بدون هیچ کنترل و گاه در قالب جنگ و گریز بود که نتیجه‌ای جز غارت اموال مردم و ایجاد احساس ناامنی در منطقه نداشت. تا ورود سعد به عراق، مثنی مأموریت یافت نیروهای اسلام را در سرتاسر عراق مستقر کند و پادگان‌هایی برای اقامت آنها ایجاد نماید.^{۹۸} مثنی تا آمدن سعد تمام امکانات را مهیا کرد، اما پیش از رسیدن سعد در اثر زخم‌های شدید در سال چهارده هجری در سیراف از دنیا رفت.^{۹۹} خدمات پیشین مثنی و خانواده و قبیله‌اش مورد توجه سعد بن ابی‌وقاص قرار گرفت. مثنی در وصیت نامه خود خطاب به او چگونگی نبرد با ایرانیان و رمز غلبه بر آنها را بیان کرده بود.^{۱۰۰} این مشاوره غیابی مثنی که تا پیش از این مرزدار خلافت مدینه بود و افتخارات زیادی برای خود و حجاز ثبت کرده بود سعد را خوشنود ساخت. تا جایی که همسر مثنی را به ازدواج خود درآورد.^{۱۰۱} این زن مثنی را این-گونه برای سعد توصیف می‌کند: «کان کثیر الأغار علی الفرس». همچنین ابن‌اثیر در مورد وی می‌نویسد: «کان شهماً شجاعاً عامیون التقییة حسن‌الرأی ابلی فی قتال الفرس من بلاء لم یبلغه أحد».^{۱۰۲} سعد مغنی بن مثنی را به جای پدر منصوب کرد و دستور داد تا با خاندان مثنی نیکی کنند و از مثنی با تجلیل یاد کرد.^{۱۰۳}

پی‌نوشت

۱. قبیله بکر بن وائل از قبایل معدی و نزاری (اسدبن نزار) که قبایل بنویشکر، بنوعکابه، بنوحنیفه و بنو عجل همگی منتسب به این قبیله بودند. خاستگاه این قبایل در اصل تهامه و حجاز بوده اما در زمان ساسانیان به طرف شرق جزیره العرب مهاجرت کردند و از یمامه تا سواد عراق سکونت گزیدند. نام «دیار بکر» نشان از جایگاه و وسعت قلمرو این قبیله دارد. این قبیله به تدریج قدرت یافت و رقیب آل لخم و دولت حیره که از اعراب یمنی بودند، گردید. برخوردهای این قبایل با اعراب یمنی و شمالی در زمره «ایام العرب» در کتاب ایام العرب ابو عبیده معمر بن مثنی آمده است. به این قبیله از طرف امپراتوری ساسانی مسئولیت‌هایی واگذار می شد. حتی نقل شده که فردی بکریت نام از طرف ایران حاکم اربولا بوده است و بنی شیبان با وی و دیگر حکام رفتاری نیکو داشتند مهم‌ترین و آخرین درگیری اعراب ساکن در این منطقه و سپاه ایران که در تاریخ ثبت شده واقعه «ذوقار» است. در این نبرد قبایل بکر بن وائل در رأس سایر قبایل با ایرانیان جنگیدند. واقعه ذوقار موجب فروپاشی دولت حیره و به هم خوردن روابط متزلزل اعراب و دستگاه ساسانی شد. لذا خسرو پرویز که پس از کشته شدن نعمان بن منذر به دنبال ضبط اموال و بقایای دنیویش بود فردی از اعراب با نام "ایاس بن قبیصه طایی" را بر حیره امارت داد و او را مأموریت داد تا این اموال را به نزد او بیاورد. در پیکار ذوقار که از نظر اعراب با هاله‌ای از تقدس دینی نیز عجین شده سپاه ساسانی شکست خورد. در این روز بنوبکر به ریاست بنی شیبان و همکاری عجلیان و قبایلی که از سپاه ایران جدا شده و به خاطر حس هم‌خونی و ملیتی با اعراب به آنها پیوستند بر ایرانیان غلبه یافتند. و این پیکار مقدمه‌ای برای تاخت و تازهای قبایل عرب و به ویژه بنی شیبان شد که زمینه حضور نیروهای

مسلمان را در عراق و فتوح اسلامی فراهم کرد. علاوه بر این بنی شیبان از مال التجاره قافله-هایی که از محل سکونت آنها می‌گذشت، باج می‌گرفتند. این فعالیت‌ها زمینه‌های نبرد ذوقار را فراهم کرد و آن را در تاریخ عرب با عنوان «ایام العرب» در زمره افتخاراتشان ثبت نمود و افسانه شکست ناپذیری امپراتوری ساسانی را باطل ساخت.

۲. توماس آرنولد، تاریخ گسترش اسلام، ترجمه ابوالفضل عزتی (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۸)، ص ۳۶۱.

۳. خیرالدین زرکلی، الاعلام، الطبعة التاسعة (بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۹۰م)، ج ۵، ص ۲۷۶.

۴. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، چاپ اول (تهران، آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲ش)، ص ۶۳۷.

۵. هشام جعیت، کوفه پیدایش شهر اسلامی، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم (تهران، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ش)، ص ۱۷-۱۸.

۶. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری (الرسل والملوک) ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، (بی‌جا، اساطیر، ۱۳۶۲ش)، ج ۴، ص ۱۵۹۰ و ۸۰-۱۴۷۹.

۷. جعیت هشام، پیشین، صص ۱۰-۱۲.

۸. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷)، ج ۳، ص ۹؛ ابن اعثم پیشین، صص ۴۶-۷۰.

۹. ابن اعثم، پیشین، صص ۴۶-۷۰.

۱۰. همان.

۱۱. ابوحنیفه دینوری، اخبار الطوال، ترجمه صادق نشأت (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶ش)، ص ۱۲۲.

۱۲. جعيط هشام، پیشین، ص ۲۳.
۱۳. رسول جعفریان، تاریخ خلفا (۲) (تهران، سازمان چاپ و انتشارات تهران، ۱۳۷۴ش)، ص ۱۲۲.
۱۴. طبری، پیشین، ج ۴، ص ۱۵۴۰ به بعد.
۱۵. هشام جعيط، پیشین، ص ۲۲.
۱۶. طبری، پیشین، ج ۴، ص ۱۴۸۰.
۱۷. همان، ص ۱۴۸۴.
۱۸. ابن اعثم، پیشین، ص ۱۱۵.
۱۹. محمد بن عمر واقدي، الرده مع نبذه من فتوح العراق و ذكر مثنى بن حارثه شيباني، تحقيق يحيى الجبوري (بيروت، دارالعرب اسلامي، [بی تا])، ص ۱۷۹.
۲۰. طبری، پیشین، ج ۴، ص ۱۴۸۰.
۲۱. همان.
۲۲. عبدالعزيز سالم، تاريخ عرب قبل از اسلام، ترجمه باقر صادقي نيا، چاپ دوم (تهران، انتشارات علمي و فرهنگي، ۱۳۸۳ش)، صص ۱۷۳-۲۳۴.
۲۳. احمد بن يحيى بلاذري، فتوح البلدان، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تصحيح محمد فروزان، چاپ دوم (تهران، سروش، ۱۳۶۴ش)، ص ۵۰، به بعد.
۲۴. يعقوبي، پیشین، ج ۲، ص ۱۰۹.
۲۵. همان.
۲۶. طبری، پیشین، ج ۴، ص ۱۴۵۰.
۲۷. فيليب خليل حتى، تاريخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاينده، چاپ دوم (تهران، آگه، ۱۳۶۶ش)، ص ۱۹۱.

۲۸. بلاذری، پیشین، ص ۹.
۲۹. فیلیپ حتی، پیشین، ص ۱۹۱.
۳۰. طبری، پیشین، ج ۴، صص ۱۴۵۶-۱۴۸۴.
۳۱. هشام جعیط، پیشین، ص ۲۶.
۳۲. بلاذری، پیشین، صص ۱۱-۱۲.
۳۳. هشام جعیط، پیشین، ص ۲۶.
۳۴. طبری، پیشین، ج ۴، ص ۱۰۵۳.
۳۵. همان، صص ۱۰۵۵، ۱۶۲۷.
۳۶. ابن اعثم، پیشین، صص ۴۹-۵۰.
۳۷. طبری، پیشین، ج ۴، صص ۱۰۵۵-۱۶۲۷.
۳۸. یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۱۹.
۳۹. دینوری، پیشین، ص ۱۲۱.
۴۰. طبری، پیشین، ص ۱۰۵۵.
۴۱. ابن اعثم، پیشین، ص ۹۳.
۴۲. طبری، پیشین، ج ۴، ص ۱۵۸۱.
۴۳. همان، ص ۱۰۵۵ به بعد.
۴۴. ابن اعثم، پیشین، ص ۹۴.
۴۵. بلاذری، پیشین، ج ۱، ص ۶۶۵.
۴۶. محمدابن سعد، الطبقات الکبری (بیروت، دارالاطباعه والنشر داربیروت، بی تا)، ج ۷، ص ۳۹۷.
۴۷. جعفریان، پیشین، ص ۱۱۲.

۴۸. ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ سوم (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵)، ج ۱، ص ۶۶۵.
۴۹. مانند ابوذر عبل و بسوسی، رک، طبری، پیشین، ج ۴، صص ۱۵۹۵-۱۵۹۶.
۵۰. همان، ص ۱۵۹۳.
۵۱. دینوری، پیشین، صص ۱۲۳-۱۲۴.
۵۲. بلاذری، پیشین، ص ۱۳.
۵۳. مسعودی، پیشین، ج ۱، ص ۶۶۵.
۵۴. ابوعلی ابن مسکویه، تجارب الأمم، ترجمه ابوالقاسم امامی، چاپ اول (تهران، سروش، ۱۳۶۹)، ج ۱، صص ۲۷۵-۲۷۶.
۵۵. دینوری، پیشین، ص ۱۲۹.
۵۶. طبری، پیشین، ج ۴، ص ۱۵۶۰.
۵۷. ابن اعثم، پیشین، ص ۹۵.
۵۸. همان، ص ۹۸.
۵۹. همان.
۶۰. ابن مسکویه، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۸.
۶۱. دینوری، پیشین، صص ۱۲۶، ۱۲۷.
۶۲. توماس آرنولد، پیشین، ص ۷۵۲ به نقل از کایتانی.
۶۳. بلاذری، پیشین، ص ۲۵۳.
۶۴. از جمله موارد شکست پل می توان به این عوامل اشاره کرد: عدم توجه خلافت به اهمیت تأمین نیروهای کمکی برای لشکر عراق (جعفریان، پیشین، ص ۱۱۲)؛ وجود فیل در سپاه ایران و تجهیزات کامل در آن (یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۲۴)؛ عدم توجه ابو عبیده به تدابیر

آگاهانه مثنی‌بن حارثه و تحقیر وی؛ زخمی‌شدن مثنی و دیگر سرداران سپاه؛ از هم پاشیدن سپاه بعد از قتل ابوعبیده؛ اقدامات جابان و مردانشاه برای ایجاد تفرقه در نیروهای اسلام (طبری، پیشین، ج ۴، صص ۱۶۰۱ - ۱۶۰۶)، عدم گزینش مکان مناسب برای جنگ و فقدان تحرک در بین اعراب (امیرعلی، تاریخ عرب و اسلام، ترجمه عباس خلیلی، چاپ دوم (تهران، اقبال، ۱۳۷۷)، ص ۳۲.

۶۵. امیرعلی، پیشین، ص ۳۲.

۶۶. بلاذری، پیشین، صص ۱۱ - ۱۲.

۶۷. طبری، پیشین، ج ۴، ص ۱۵۹۷.

۶۸. دینوری، پیشین، صص ۱۲۶-۱۲۷.

۶۹. مسعودی، پیشین، ج ۱، ص ۶۶۷.

۷۰. طبری، پیشین، ج ۴، ص ۱۵۹۷.

۷۱. ابن اعثم، پیشین، ص ۹۹.

۷۲. همان.

۷۳. بلاذری، پیشین، ص ۲۵۳.

۷۴. مسعودی، پیشین، ج ۱، ص ۶۶۸؛ ابن مسکویه، پیشین، ج ۱، ص ۲۸۲، طبری، پیشین،

ج ۴، ص ۱۶۰۰ به بعد.

۷۵. دینوری، پیشین، ص ۱۲۵.

۷۶. همان، ص ۱۲۳.

۷۷. همان.

۷۸. همان، صص ۱۲۳-۱۲۶.

۷۹. طبری، پیشین، ج ۴، صص ۱۶۰۷ و ۱۶۱۶؛ ابن مسکویه، پیشین، ج ۱، صص ۲۸۲-۲۸۴.

۸۰. طبری، پیشین، ج ۴، ص ۱۶۰۹.
۸۱. توماس آرنولد، پیشین، ص ۷۲۵ به نقل کایتانی.
۸۲. طبری، پیشین، ج ۴، ص ۱۶۰۹.
۸۳. بخشی را برای زن و فرزند کسانی فرستاد که از مدینه آمده بودند، بخشی را برای جنگجویان پیشین فرستاد که در حیره سکونت داشتند و بخشی را برای گروهی که سپاه را در حین جنگ تأمین کرده بودند. احشام و اسیران را نیز چنین کرد و به آنان که بیشتر جنگیده بودند، بیشتر داد. یک چهارم خمس را به قوم بجیله داد و بقیه را به مدینه فرستاد. رک (طبری، پیشین، ج ۴، صص ۱۶۱۹-۱۶۲۰).
۸۴. همان، ص ۱۶۲۰.
۸۵. هشام جعیط، پیشین، ص ۳۲.
۸۶. مسعودی، پیشین، ج ۱، ص ۶۶۹.
۸۷. طبری، پیشین، ج ۴، ص ۱۶۲۰؛ ابن مسکویه، پیشین، ج ۱، ص ۲۸۴.
۸۸. متن شعر به این شرح است: "در نظر ما هنگامی که کشتگان لشکر مهران بر زمین نخیله ریخته بودند و جمع ما جمع بود. روزهایی مجسم شد که مثنی با لشکریان خویش به سپاهیان و طرفداران مهران چیره شد که آنان تک تک و گروه گروه به دست نابودی سپرده ما دیگر همانند مثنی شیبانی فرمانروایی معظم و سترگ است و در جنگ از شیر بیشه خفان دلاورتر است." (دینوری، پیشین، صص ۱۲۵-۱۲۶).
۸۹. طبری، پیشین، ج ۴، ص ۱۶۲۱.
۹۰. دینوری، پیشین، صص ۱۲۶-۷۱۲.
۹۱. ابن مسکویه، پیشین، ج ۱، ص ۲۷۶.
۹۲. باسفروخ، مرزبان انبار، که به شرط آنکه جانش محفوظ بماند مثنی را با ارسال آذوقه

و اسلحه و راهنما یاری رسانید و بازار انبار را غارت کرد. (ابن مسکویه، پیشین، ج ۱، ص ۲۸۶-۲۸۷).

۹۳. امیرعلی، پیشین، صص ۳۲-۳۳.

۹۴. دینوری، پیشین، ص ۱۲۰.

۹۵. طبری، پیشین، صص ۱۶۲۴-۱۶۳۰.

۹۶. همان، ج ۴، ص ۱۶۲۳.

۹۷. جعیت شام، پیشین، صص ۳۷، ۳۹.

۹۸. طبری، پیشین، ج ۴، ص ۱۶۳۰.

۹۹. مورخان در مورد زمانی که مثنی از دنیا رفت، اختلاف نظر دارند؛ گروهی آن را پیش از آمدن سعد به عراق و برخی پس از آن را در روایات خود آورده‌اند. (ابن‌اعثم، پیشین، ص ۱۰۱؛ بلاذری، پیشین، ص ۱۸؛ طبری، پیشین، ج ۴، ص ۱۶۳۸).

۱۰۰. مثنی‌بن حارثه وصیت نامه پدر را به سعد داد که در آن نوشته بود "رای وی این است که وقتی سپاه آماده شد، با دشمن خود و دشمن مسلمانان یعنی پارسیان در خاک آنها جنگ نیندازد و بلکه بر کناره سرزمین آنها در نزدیکترین ریگستان به دیار عرب و نزدیک‌ترین صحرا به دیار عجم بجنگد و اگر خدا مسلمانان را بر آنها پیروزی داد به جاهای دیگر نتوانند رسید و اگر کار صورت دیگر داشت، راه خویش بهتر دانند و در دیار عرب دلیرتر نتوانند رفت تا خدا فرصت حمله به دشمن پیش آرد." (طبری، پیشین، ج ۴، ص ۱۶۴۲).

۱۰۱. وی سلمی بنت حخسه (جعفر) نام داشت و از قبیله بنی‌تمیم بود. مترجمان و مورخان می‌نویسند وی از زنان شجاع قوم خود بود و به خاطر اطلاع از وضعیت ایران و سواد، فرمانده کل اسلام در شرق، وی را به همسری خود درآورد تا از اطلاعاتش بهره برده، با قبایل این منطقه ارتباط نزدیک داشته باشد. (رک: ابن‌اثیر، پیشین، ج ۴، صص ۲۹۹-۳۰۰؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمییزالصحابه، (بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۳۲۸ هـ)، ج ۳،

- ص ۳۶۱؛ ابن اعثم، پیشین، ص ۹۳۷؛ زرکلی، پیشین، ج ۵، ص ۲۷۶؛ عمر رضا کحاله، معجم قبایل - العرب القديمة و الجديده، (بيروت، الرساله، ۱۴۱۴هـ/۱۹۹۴م)، الجزء الاول، ص ۲۷۱ به بعد.
۱۰۲. ابن اثير. اسدالغابه في معرفة الصحابه، تحقيق و تعليق محمد ابراهيم بنا و محمد احمد عاشور، (دارالاحياء التراث الاسلامي، بي تا).
۱۰۳. طبري، پیشین، ج ۴، ص ۱۶۴۲.

منابع:

- آرنولد، توماس، تاريخ گسترش اسلام، ترجمه ابو الفضل عزتي، (دانشگاه تهران، ۱۳۵۸).
- ابو عبيده معمر بن مثنى، ايام العرب قبل الاسلام، جمع و تحقيق و دراسه عادل جاسم - اليباتى، (بيروت، مكتبة النهضة العربية، ۱۰۴۷هـ/۱۹۸۷م).
- ابن اثير جزري، اسدالغابه في معرفة الصحابه، تحقيق و تعليق محمد ابراهيم بنا و محمد احمد عاشور (دارالاحياء التراث الاسلامي، [لاسنه]).
- ابن اعثم كوفي، محمد بن علي، الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفى هروي، تصحيح غلامرضا طباطبائي مجد، چاپ اول (تهران، آموزش انقلاب اسلامي، ۱۳۷۲ش).
- ابن حجر عسقلاني، الاصابه في تمييز الصحابه، الطبعة الاولى (بيروت، دارالاحياء التراث العربي، ۱۳۲۸هـ).
- ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى (بيروت، دارالطباعه و النشر، داربيروت لا سنه).
- ابن مسكويه، ابو علي، تجارب الامم، ترجمه ابو القاسم امامي، چاپ اول، (تهران، سروش، ۱۳۶۹).

- ابن هشام، ابومحمد عبدالملک، السیرة النبویه، حقق و طبع و شرح وضع فهارسها مصطفی‌السقا، ابراهیم‌الابیاری، عبدالحفیظ شبلی، الطبعه‌الثانیه (مصر، مکتبه مصطفی‌البابی الحلبی و اولاده، ۱۳۷۵هـ/۱۹۵۵م).
- اشپولر، برتولد، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، چاپ سوم (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹ش).
- _____، جهان اسلام دوران خلافت، ترجمه قمر آریان (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۴).
- امیر علی، تاریخ عرب و اسلام، ترجمه عباس خلیلی، چاپ دوم (تهران، اقبال، ۱۳۷۷ش).
- بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تصحیح محمد فروزان، چاپ دوم (تهران، سروش، ۱۳۶۴ش).
- بروکلیمان، کارل، تاریخ الشعوب الاسلامی، ترجمه بینه فارس (بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۰۵م).
- بیگو لوسکایا، اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران در سده های چهارم تا ششم میلادی، ترجمه عنایت‌الله رضا (تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲ش).
- جعفریان، رسول، تاریخ خلفا (۲) (تهران، سازمان چاپ و انتشارات تهران، ۱۳۷۴ش).
- جعیط، هشام، کوفه پیدایش شهر اسلامی، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم (تهران، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ش).
- خلیل حتی، فیلیپ، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم (تهران، آگاه، ۱۳۶۶ش).
- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه دهخدا (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۲ش).

- دینوری، ابوحنیفه، اخبار الطول، ترجمه صادق نشأت (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶ش).
- دحلان، احمد بن زینی دحلان، الفتوحات الاسلامیه (داربشائر، ۱۸۶۳م).
- ذهبی، شمس‌الدین محمد، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام (۴۰-۱۱هـ)، تحقیق عمر عبد السلام تدمری (بیروت، دارالکتب العربی، ۱۰۴۷هـ/۱۹۸۷م).
- زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ مردم ایران، چاپ دوم (تهران، امیرکبیر، ۲۵۳۶ش).
- _____، دو قرن سکوت، چاپ هفتم (تهران، امیرکبیر، ۲۵۳۶ش).
- _____، تاریخ ایران بعد از اسلام، چاپ پنجم (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸ش).
- زرکلی، خیرالدین، الاعلام، الطبعة التاسعة (بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۹۰ش).
- سالم، عبدالعزیز، تاریخ عرب قبل از اسلام، ترجمه باقر صادقی‌نیا، چاپ دوم (تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۳ش).
- کریستین سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، چاپ هشتم (تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۵ش).
- کحاله، عمر رضا، معجم قباصل العرب القدیمه والجدیده (بیروت، الرساله، ۱۴۱۴هـ/۱۹۹۴م).
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری (الرسال والملوک)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، (اساطیر، ۱۳۶۲ش).
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ سوم (انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵هـش).
- نولدکه، تنودور، تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب،

(انجمن ملی، [بی تا]).

- وات مونتگمری، اسپانیای اسلامی، ترجمه محمد علی طالقانی (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹ هـ. ش).

- واقدی، محمد، الرده مع نبذه من فتوح العراق و ذکر مثنی بن حارثه شیبانی، تحقیق یحیی الجبوری (بیروت، دارالعرب اسلامی، [بی تا]).

- _____، کتاب المغازی، تحقیق مارسدن جونز (ایران، دانش اسلامی، ۱۴۰۴ هـ).

- همدانی، رفیع الدین اسحاق بن محمد، سیرت رسول الله، تصحیح و مقدمه اصغر مهدوی (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، [بی تا]).

- یعقوبی، ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷).